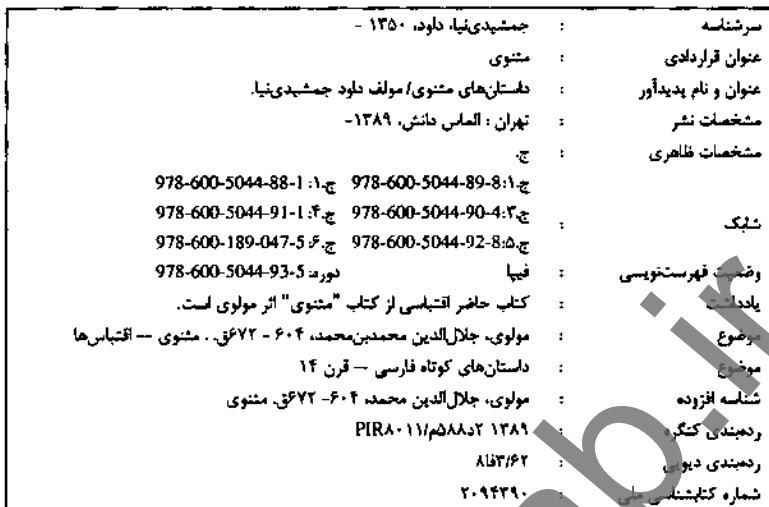




داستان‌های مثنوی
(به زبان نثر)
دفتر دوم

داود جمشیدی‌نیا





تلفون: ۶۶۴۹۳۷۵۳

ناشر	:	مؤسسه فرهنگی انتشارات الماس دانش
ناشر همکار	:	انتشارات کلک زرین
عنوان کتاب	:	داستان‌های مثنوی (به زبان نثر) دفتر دوم
نویسنده	:	داود جمشیدی‌نیا
مجری طرح	:	سیدناصرالدین گشتایی
طراح	:	محمد سرمدی
ویراستار	:	کاظم زرین
چاپ	:	جباری - ۷۷۶۰۸۳۲۴
لیتوگرافی	:	آرمان‌سا - ۶۶۴۹۴۶۵۲
شمارگان	:	۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	:	اول - ۱۳۹۱
قیمت	:	۳۵۰۰ تومان
شابک دوره	:	۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۴-۹۳-۵، شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۴-۸۸-۱
مرکز بخش	:	بخش علوم و فنون ایران

کلیه حقوق و سبب چاپ متن، طرح روی جلد و عنوان کتاب، به نگارش به قلم نویسندگان، مصنفان و مترجمان محفوظ است. مصلحت نیست.

تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

تلف: ٥٨-٦٦٩٦٨-٩١٢٦٨٦٩٨٣٣

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
مقدمه.....	۷
زندگی‌نامه مولانا.....	۹
داستان‌های مشنوی به زبان نثر: دفتر دوم.....	۱۲
داستان دزد مار و مارگیر.....	۱۲
داستان باز شکاری پادشاه.....	۱۳
داستان مرد صوفی و لاخلول گفتن خادم.....	۱۷
داستان حلوا خریدن شیخ و کودک حلوافروش.....	۲۰
خاراندن مرد روستایی شیرین را بجای گوشت.....	۲۳
فروختن صوفیان خرصوفی مسافری را جهت برپا نمودن مراسم سماع.....	۲۴
معرفی جارچیان، زندانی را به جرم مفلسی در شهر.....	۲۶
قصه کشتن مادر.....	۳۰
داستان امتحان کردن پادشاه دو غلام خود را.....	۳۲
داستان کلوخ انداختن آن مرد تشنه در آب.....	۳۶
داستان مرد خارکن.....	۳۸
مناجات کردن چوپانی با خدا.....	۴۰
داستان مرد خفته و مار در دهانش.....	۴۵
داستان اعتماد به چاپلوسی و وفاداری خرس.....	۴۷
ترسیدن جالینوس حکیم از تملق گویی دیوانه‌ای از او.....	۵۰
داستان لقمان حکیم.....	۵۱
عیادت بیمار توسط پیامبر اکرم (ص).....	۵۴
تفرقه انداختن باغبان بین صوفی و فقیه و سید از همدیگر.....	۵۶
داستان بیدار کردن شیطان فردی را برای نماز.....	۵۸

فهرست مطالب

- ۶۲ قصه مسجد ضرار
- ۶۶ داستان چهار هندی نمازگزار که نماز همه باطل شد
- ۶۷ داستان قبیله خونخوار غز
- ۶۸ داستان پیر مرد فرشتوی که به پزشک مراجعه کرد
- ۷۰ داستان آن کودک که در جلوی تابوت پدر می‌گریست
- ۷۲ داستان تیرانداز و ترسیدن او از سواری که در بیشه ای می‌رفت
- ۷۳ قصه عرب بادیه‌نشین و ریختن ریگ در جوال
- ۷۵ داستان ابراهیم آدهم
- ۷۸ بدگویی صوفیان از صوفی در حضور شیخ
- ۸۱ کشیدن موش افسار شتری را و جدایی او
- ۸۵ داستان حضرت شعیب و مرد پرمدها
- ۸۸ دعوای چهار نفر که هر یک میوه انگور را چیزی می‌گفتند

پیشگفتار

بشنوید ای دوستان این داستان
خود حقیقت نقد حال ماست آن
خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

در مثنوی حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی قصه و حکایت‌ها همه و همه در ابیات معدود نی‌نامه و در شکایت این روح دورافتاده از نیستان الهی شکل می‌گیرد. قصه‌ها و حکایات سیر حال انسان را بیان می‌کند که از اقلیم ناشناخته اصل خود جدا شده است. آنکه راز آشناست از نقد حال انسان باخبر است. قصه‌های مثنوی، قصه پردرد این نی سودازدهایی است که هیجان یک عشق تفسیرناپذیر را توصیف می‌کند. با تامل در سیر این نوع قصه‌هاست که می‌توان به لطایف اسرار مثنوی راه یافت و مثنوی را نردبان آسمان و وسیله عروج به آفاق عرفان تلقی کرد.

تأثیری که قرآن از جهت لفظ و معنی در مثنوی به جای نهاده است تاحدی است که بدون شک فهم درست مثنوی بدون آشنایی با قرآن حاصل نمی‌شود. چرا که غیر از اخذ قصه‌های قرآنی و تفسیر تعدادی از آیات آن، سراسر مثنوی مملو از الفاظ و تعبیرات قرآنی و مشون از موارد استشهاد به آیات کلام الهی است.

از همان آغاز مثنوی که حکایت جدایی در شکایت نی به بیان می‌آید و سپس داستان پادشاه و کنیزک (نقد حال) ما خواننده می‌شود، انسان احساس می‌کند در مثنوی با دنیای قصه سروکار پیدا می‌کند.

ای برادر قصه چون پیمانه‌ای است
معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
هست اندر صورت هر قصه‌ای
خرده‌بینان را ز معنی حصه‌ای^۱

چه بقول زنده‌یاد استاد بزرگوار دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: مثنوی حماسه‌ی روحانی به‌نظر می‌آید که حوادث فرعی و جزئیات وقایع آن در صورت رمز و به شکل حکایات و قصه‌های مختلف تصویر می‌شود. اما مجموع این قصه‌های رمزی و غیررمزی، کشمکش‌های روح را برای رهایی از دام و بند دنیای ماده نشان می‌دهد. در حقیقت، مثنوی در همان حال که نوعی جامع‌الحکایات محسوب است، نوعی جامع‌الایات و جامع‌الاحادیث هم هست.^۱

مؤلف این کتاب جناب آقای جمشیدی‌نیا که سال‌های طولانی وقت خود را در فهم ابیات مثنوی چه به‌صورت حضور فیزیکی در کلاس‌های تفسیری و مطالعه در کتاب‌های شارحین مثنوی، گذرانده است، در این کتاب به‌خوبی توانسته است قصص و حکایات مثنوی را به‌زبانی ساده و شیوا برای خوانندگان ترسیم نماید. مطالعه این کتاب را به همه دوستداران مثنوی پیشنهاد می‌نمایم.

دکتر شمس‌الدین ربیعی

^۱ سر نی، جلد اول، مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

مقدمه

مردم جامعه کهنی ما به دلیل مشغله‌های فراوان متأسفانه از دریای حکمت و ادب فارسی که در دنیا زبان زنجیرگان سایر ملل می‌باشد دور افتاده‌اند. افرادی هم‌چون گوته آلمانی یا آنه‌ماری شیمل و یا مرحوم نیکلسون و صدها نفر از علمای داخل و خارج که هر یک در مدح ادبای شعر فارسی، کتاب‌ها نگاشته‌اند مرا بر آن داشت با توجه به وسع و دانش اندک خود به قصد ترویج فرهنگ اصیل انسان‌ساز ایرانی و اسلامی و انجام تکلیف و نه به‌عنوان خودنمایی جسارتاً قدمی هرچند کوچک در مقایسه با کارهای ژرف و فیانوس‌وار فضیلتی این علم بردارم. پس از مدتی تأمل در این موضوع دیدم عاملی که باعث جدا افتادن مردم از این وادی شده است، اول مشغله‌های روزمره آن‌ها و دیگر سنگین بودن زبان شعر گونه ادبیات کهن ما و سختی درک آن برای عامه است که باعث خسته شدن و دوری آنان شده است. لذا به دلیل ارادت خاص به مثنوی مولوی تصمیم گرفتم اشعار مثنوی شریف حضرت مولانا را که تماماً نشأت گرفته از فرهنگ اصیل اسلامی و منبعث از اخلاق و عرفان می‌باشد را به‌زبانی ساده و شیوا و داستان‌وار و به‌صورت چکیده درآورده تا باعث جذب اقشار جامعه به‌خصوص نوجوانان عزیز گردیده و از این دریای حکمت متنعم شوند، ضمن این‌که در وهله اول قدمی در ارتقای سطح روحی و فکری خود برداشته باشم. مردم تصور می‌کنند که رابطه ما با مثنوی رابطه‌ای است خشک و بی‌معنی و رابطه‌ای در سطح الفاظ و ادبیات، حال آن‌که مثنوی پیامی بس عمیق در خود نهفته دارد، پیام مثنوی هشدار است به انسان، فریادی است برای بیداری و خروج از حصار نقش‌های ساخته ذهن، مثنوی ما را با شرح رنج‌های خویش در یأس و نومیدی رها نمی‌کند، با صدها اشاره، داستان و تمثیل نوید می‌دهد که می‌توان ترک غربت کرد و به نیستان اصیل خویش بازگشت، داستان‌هایی که در آن هزار نکته اخلاقی، اجتماعی و... وجود دارد که می‌توان با خواندن و درک درست از آن در ارتقای کمالات انسانی قدم‌های بزرگی برداشت. با این وصف کار خود را به حول و قوه الهی و بهره‌گیری

از تفاسیر و شرح‌های مثنوی موجود و استفاده از ارشادات استاد گرانقدرم دکتر شمس‌الدین ربیعی که خداوند طول عمر و سلامتی به ایشان عنایت فرماید از دفتر اول مثنوی مولوی شروع نمودم، ولیکن از داستان اول که همان سر نی یا نی‌نامه معروف است به‌دلیل داستانی نبودن موضوع و این که مبادا نتوان حق مطلب را به‌طور احسن و اکمل ادا نمایم صرف‌نظر کرده و از داستان دوم که داستان عاشق شدن کنیزک و پادشاه است شروع نمودم. باشد که مرضی درگاه خداوند متعال قرار گیرد.

داود جمشیدی‌نیا

زندگی‌نامه مولانا

جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین بلخی، معروف به مولوی یا مولانا یا ملای رومی از بزرگ‌ترین عارفان و شاعران ایرانی به‌شمار می‌رود. او در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ ه‍.ق در شهر بلخ از شهرهای خراسان ایران قدیم به‌دنیا آمده و علت شهرتش به "رومی" و "مولانای روم" آن است که ایشان مدت زیادی از عمر خود را در شهر قونیه گذرانده است و اکنون نیز در آنجا مدفون می‌باشد. لیکن وی همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می‌داشت. پدر مولانا معروف به "بهاء‌الدین ولد" و ملقب به "سلطان‌العلماء" از افاضل روزگار و علامه زمان بود و مشهور است که مادر بهاء‌الدین، از خاندان خوارزمشاهیان بوده است. از آنجا که بهاء‌الدین ولد از بزرگان صوفیه به‌شمار می‌رفت و مردم به واسطه عظمت مقام او، به او تمایل فراوانی داشتند. سلطان محمد خوارزمشاه - حاکم وقت - از این مسئله نگران بود. می‌گویند سبب عمده وحشت خوارزمشاه از او آن بود که بهاء‌الدین ولد همواره بر مهربان و حکیمان و فیلسوفان دشنام می‌داد و آنان را بدعت‌گذار می‌خواند. بهاء‌الدین ولد از خصومت پادشاه خود را در خطر دیده و برای رهایی خویش از آن مهلکه به ترک وطن تن در داد و سوگند خورد که تا آن پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بدان شهر بازنگردد.

جلال‌الدین محمد پس از پس از مرگ بهاء‌الدین ولد (پدرش) که بیست و چهار سال داشت بنا به وصیت پدرش و یا به خواهش سلطان علاء‌الدین کیقباد برجای پدر بر مسند ارشاد و تدریس نشست و متصدی شغل فتوی و امور شریعت گردید. در این هنگام برهان‌الدین محقق ترمذی که از تربیت‌یافتگان پدرش بود، به‌علت هجوم تاتار به خراسان و ویرانی آن سرزمین به قونیه آمد و مولوی اسرار تصوف و عرفان را از او فرا گرفت. سپس به اشارت او به جانب شهر شام و حلب، سوریه فعلی عزیمت کرد تا در سایر علوم نیز کسب مهارت نماید. پس از مدتی تحصیل در حلب، مولانا قصد سفر دمشق کرد و از چهار تا هفت سال در آن ناحیه اقامت داشت و به اندوختن

علم‌ودانش مشغول بود و همه علوم اسلامی زمان خود را فرا گرفت. مولانا در همین شهر به خدمت شیخ محیی‌الدین محمدبن علی معروف به ابن‌العربی (۵۶۰-۶۳۸) که از بزرگان صوفیه اسلام و صاحب کتاب معروف فصوص‌الحکم است رسید. مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن به هفت سال نمی‌رسد به اقامتگاه خود، قونیه رهسپار شد.

تا این‌که در سال ۶۴۱ هجری قمری، شمس‌الدین تبریزی که خود از عارفان و زاهدان والامقام بود به شهر قونیه آمده و طی ملاقاتی با شمس و ردوبدل شدن حرف‌های نامعلوم، مولانا یک دل نه صد دل شیفته او شد، طوری که در سن چهل سالگی همه آن مقام و شکوه و منبر خود را را رها کرده و دیوانه‌وار به دنبال شمس افتاد و مشغول سرودن شعر شد. مریدان مولوی که از به‌وجود آمدن این وضع بسیار عصبانی و ناراحت بودند، شروع کردن به آزار و اذیت شمس، تا این‌که شمس مجبور به ترک قونیه شد. مولوی که از دوری شمس در عذاب بود بالاخره توانست او را یافته و به قونیه بازگرداند. اما بار دیگر شاگردان و خانواده مولوی همگی باعث آزار شمس شدند و این‌بار دیگر شمس به‌طور دائم و همیشگی قونیه را ترک کرده و مولوی را تا آخر عمر در حسرت دیدار خود سوزاند.

سرانجام مولانا در سن شصت‌وهشت سالگی در اثر بیماری فوت نمود. تمام اهل قونیه و عالمان مسلمان و یهودی و مسیحی همه در تشییع جنازه او حاضر شده و شیخ صدرالدین قونوی یکی از بزرگ‌ترین شاگردان ابن‌عربی بر سر جنازه او نماز خواند. آرامگاه او اکنون در همان شهر قونیه یکی از استان‌های کشور ترکیه واقع شده و همه‌ساله پذیرای میلیون‌ها نفر از مشتاقان آن شاعر همیشه زنده است.

آثار:

۱- مهم‌ترین اثر منظوم مولوی، مثنوی معنوی است. این سروده در شش دفتر بیان‌کننده مجموعه افکار عرفانی، اخلاقی و اجتماعی مولوی می‌باشد که به زیباترین شکل به زبان شعر سروده شده است و در حدود ۲۶۰۰۰ بیت دارد.

۲- دومین اثر بزرگ مولوی (دیوان کبیر) مشهور به دیوان غزلیات شمس است. غزلیات دیوان شمس آثار سی سال نیمه آخر زندگانی مولوی است به این ترتیب که مجموع دیوان به سه بخش تقسیم می‌شود قسمت اکثرش مربوط به ده یازده سال ایام پیوستگی و جدایی مولانا با شمس است. قسمتی از آن متعلق است به ده سال ایام سردرگمی مولانا و صحبت با شیخ صلاح‌الدین زرکوب و بخش سوم مربوط به ده سال آخر عمر مولوی است و عهد مصاحبت او با حسام‌الدین چلبی.

۳- رباعیات: مجموعه رباعیات مولوی که در بعضی نسخ شماره آن به ۱۶۵۹ می‌رسد و قسمتی از آن منسوب به اوست و در مجموعه‌ها به نام شاعران دیگر نیز آمده است و یا این‌که در دیوان دیگر به چشم می‌خورد.

۴- از مولوی آثاری به نثر مانده که دارای ارزش ادبی می‌باشند مجموعه مکاتیب و مجالس او و کتاب فیه مافیه.

باشد که با خواندن آن روز به روز به مقام معنوی ما افزوده و پله پله تا مقامات خدا صعود نماییم.

داستان‌های مثنوی به زبان نثر: دفتر دوم

داستان دزد مار و مارگیر

دزد کسی از مارگیری مار ربود ز ابله‌ی آن را غنیمت می‌شمرد
وارید آن مارگیر از زخم مار مار، کشت آن دزد را زار زار

مرد مارگیری، مار بسیار خطرناکی را صید کرده و در جعبه‌ای قرار داده بود ولی از این که آن مار سمی است، خبر نداشت. از قضا مرد که دزدی از روی طمع جعبه مار او را به خیال اینکه درون آن طلا و جواهر است، ربوده و پس از باز کردن جعبه، مار با زهر خود جان آن بیچاره را گرفته و خود نیز به بیابان گریخت. مرد مارگیر که با ناراحتی به دنبال مار خود می‌گشت و دائم دعا می‌کرد که مارش پیدا شود، نهایتاً به جسد بی‌جان دزد رسید و او را شناخت و متوجه شد که او از سم مار وی کشته شده است، با دیدن جسد بی‌جان دزد، فهمید که خطر بزرگی از سرش گذشته است، لذا شکر خدا را به جا آورده، و با خود این شعر را تکرار نمود:

در دعا می‌خواستی جانم ازو کش بیابانم مار بستانم ازو

دائم در دعاها از خدا می‌خواستم تا دزد مارم پیدا شده و مارم را از او پس بگیرم.

شکر حق را کان دعا مردود شد من زیان پنداشتم آن سود شد

شکر خدا که آن همه دعاها من مستجاب نشد، من رد شدن دعایم را ضرر می‌پنداشتم، درحالی که آن عین سود بود.

بسی دعاها کان زیان است و هلاک و ز گرم می‌نشنود یزدان پاک